

به قلم جین گتز
ترجمه از فریدون موخوف

سنگش کلیسای خود با معیار خدا

از «مسیری برای پیمودن»

و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، باز نمی‌ایستیم از دعا کردن برای شما و مسالت نمودن تا از کمال معرفت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی پر شوید، تا شما به طریق شایسته خداوند به کمال رضامندی رفتار نمایید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا نمو کنید.
کولسیان ۱: ۹ - ۱۰

چگونه می‌توانیم کلیسای خود را از جایی که هست، به جایی که خدا می‌خواهد، انتقال دهیم؟ این یکی از بزرگترین چالش‌هایی است که امروزه در مقابل ما رهبران روحانی کلیساها قد علم کرده است. دانستن اینکه خدا رشد روحانی ما را، یعنی درجات ایمان و امید و محبت موجود در کلیساهای ما را چگونه می‌سنجد، یک چیز است، ولی دانستن اینکه چگونه این نوع رشد و بلوغ را تولید کنیم و به «قامت پری مسیح» برسیم، چیزی دیگر.

تجربه تأسیس کلیسا

همانطور که در مقدمه این کتاب نیز خاطرنشان کرده‌ام، در طول بیست سال گذشته افتخار شروع و تأسیس چند کلیسا را داشته‌ام. این تجربه در سالهای آخرین دهه هفتاد، با گروهی کوچک شروع شد. این گروه به نحوی از دوره «بررسی عهد عتیق» که در دانشگاه الهیات «دالاس» تدریس می‌کردم، با خبر شده بود. از این رو نیز یک‌شب از من دعوت کردند که نتایج بررسی‌های خود را در منزل یکی از آنان با گروه در میان گذارم.

آن شب همه ما (روی هم بیست نفر) به شدت حس کردیم که باید کلیسایی جدیدی برای اندازه‌هایمان ایجاد کردیم. این افراد گرچه از من نخواستند که شغل خود را از استادی دانشگاه به شبانی کلیسا تغییر دهیم، لیکن به وضوح اشتیاق قلبی خود را نسبت به راه‌اندازی کلیسایی جدید ابراز نمودند و از من و همسرم خواستند که رهبری آن را به عهده بگیریم.

اگر صادق باشم، خود من نیز از این فرصت به هیجان آمده بودم. در جلسات بعدی همه ما از خود سوآلاتی کردیم که بسیار اساسی و مهم بود.

اول، مومنین برای تبدیل به کلیسایی پویا به چه نوع تجاربی احتیاج دارند؟ در کشف جواب به این سوآل، همه ما به این حقیقت رسیدیم که این تجارب باید از فعالیتها و عملکردهای مشروح در عهد جدید برخیزند. علاوه بر آن، این تجارب باید اصولی و فرافرهنگی باشند. به عبارتی دیگر، این نوع تجارب را همه مومنین در همه جای دنیا احتیاج دارند و به محیط، وضعیت اقتصادی، زمینه فرهنگی و تجارب آموزشی بستگی ندارند.

دوم، از خود پرسیدیم: برای مومنین کلیسا با این تجارب چه نوع شکل و چارچوب باید بوجود آوریم؟ از آنجا که کلیسایی جدید براه می‌انداختیم، از همان آغاز تصمیم گرفتیم که هر کاری را صرفاً بخاطر اینکه قبلاً هم چنین انجام می‌شده، انجام ندهیم. در عین حال بر این نیز متفق شدیم که صرفاً بخاطر متفاوت بودن، متفاوت نباشیم. هدف ما بسط الگوها و بکارگیری روشهایی بود که در آن «لحظه فرهنگی» ما را کمک کند و بتوانیم اصول برگرفته از عهد جدید را در حیات کلیسا به نحوی احسن بکار گیریم. اگر لازم بود که از «مشکهای تازه» استفاده کنیم، اینکار را می‌کردیم. و اگر «مشکهای کهنه» کماکان می‌توانستند از عهده این وظیفه برآیند، در آن مورد هم مشکلی نداشتیم و آنها را حفظ می‌کردیم. به سخنی دیگر، تمامی آنچه که می‌خواستیم، بهترین فرمها و چارچوبهایی بود که ما و دیگران را در بکارگیری اصول مطلق و غیرقابل تغییر کلام خدا کمک کنند. هدف ما بر این بود که کاملاً بر اساس کلام خدا بنیاد داشته باشیم و در عین حال به درد فرهنگی که در آن زندگی می‌کنیم، بخوریم. همانند پولس ما نیز بر آن بودیم که «همه کس را همه‌چیز» شویم، «تا به هر نوعی بعضی را» برهانیم (۱قرن‌تیاں ۹: ۲۲).

سوم، همه ما مشتاق بودیم که نسبت به هدایت الهی روح‌القدس باز باشیم. مگر عیسی خود فرمود که /و خود کلیسای خویش را بنا خواهد کرد. (متی ۱۶: ۱۸). در عین حال این را نیز فرمود که اگر از او بطلبیم، به ما کمک خواهد نمود (لوقا ۱۱: ۹). در نتیجه، دعا، هم به شکل فردی و هم به شکل جمعی، بخش بسیار مهمی از برنامه ما را به خود اختصاص داد.

در این مقطع، توصیفات لوقا از فعالیتها و عملکردهای کلیسای اورشلیم اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین بخش کلام خدا برای ما گردید. لوقا در این گزارش بسیار پویای خود توصیف می‌کند که مومنین جدید خود را با سه عملکرد مهم درگیر کردند. و ما در طول زمان، متوجه شدیم که این سه تجربه در رسالات عهد جدید نیز تکرار می‌گشته است.

در راه اندازی کلیسای جدید، این سه عملکرد عهد جدید ستونهای محکم افکار ما شد. در واقع، کاملاً متقاعد بودیم که درجه تجربه‌ای که هر گروه از این سه عملکرد دارند، میزان رشد آنها را در ایمان و امید و محبت تعیین می‌کند.

سه تجربه مهم

لوقا در توصیف کلیسای اورشلیم، آنچه را که در آن روزهای آغازین به وقوع پیوست، قدم به قدم تشریح می‌کند. این فعالیتها را گرچه می‌توان به طرق مختلف تقسیم بندی نمود، لیکن من به شخصه آنها را حول محور سه تجربه اساسی و مهم تقسیم نموده‌ام که در زیر به آن اشاره می‌کنم.

تجربه مهم یادگیری از کلام خدا

و در تعلیم رسولان ... مواظبت می‌نمودند. (اعمال ۲: ۴۲)

بعد از نزول روح‌القدس در روز پنطیکاست، پطرس رسول به وعظ برخاست. با اشاره به نبوتهای عهد عتیق، واقعه آن روز را تفسیر کرد و مشخص کرد که عیسایی که مردم او را به صلیب کشیده بودند، همان مسیح موعود است (اعمال؛ ۲: ۳۶).

با این وعظ پطرس، الزام بسیار شدیدی به قلوب جماعت یهود فرو ریخت؛ هم آنانی که مقیم اورشلیم بودند و هم یهودیان یونانی زبان خداترسی که از تمامی دنیای عهد جدید به جهت شرکت در عید پنطیکاست در اورشلیم حضور داشتند. بر اساس روایت لوقا، آن روز «تخمیناً سه هزار نفر» به عیسی مسیح ایمان آوردند. و باز در همان روز، این افراد تعمید گرفتند و با این عمل اتحاد خود را با عیسی در مقابل چشم مردم گذاشتند (اعمال ۲: ۴۱).

از آن لحظه به بعد، این مومنین جدید «در تعلیم رسولان ... مواظبت می‌نمودند.» (اعمال ۲: ۴۲) آنچه که رسولان هم در آن روز، و هم در روزهای آتی بدان وعظ نمودند، همان چیزهایی بود که خود از عیسی یاد گرفته بودند. علاوه بر آن، رسولان بخاطر پیامهای مکاشفه‌ای مستقیم از روح‌القدس، قادر به تعلیم بیشتر هم بودند.

در فصل ۷ به اهمیت راه اندازی کلیسا بر بنیاد کلام خدا بیشتر نگاه خواهیم کرد. همانطور که پطرس رسول نیز بدان اشاره می‌کند، مسیحیان در زندگی مسیحایی خود زمانی از رشد و بلوغ برخوردار خواهند شد که «مشتاق شیر خالص کلام خدا» باشند (۱ پطرس ۲: ۲). و پولس بر این مطلب چنین اضافه می‌کند: «لهدا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.» (رومیان ۱۰: ۱۷)

بر اساس کلام خدا، بدون آگاهی از «تعلیم رسولان» این امکان برای مسیحیان نیست که در ایمان و امید و محبت رشد کنند. کلام خدا است که چیزی برای «باور کردن» به ما عرضه می‌دارد، که همان ایمان ما باشد (افسیسیان ۴: ۱۳). کتابمقدس ما را حفظ می‌کند «تا بعد از این اطفال متموج و رانده شده از باد هر تعلیم نباشیم، از دغابازی مردمان در حيله اندیشی برای مکرهای گمراهی.» (افسیسیان ۴: ۱۴)، یعنی امید محکم ما. و کلام خداست که محبت واقعی را متجلی می‌کند (افسیسیان ۴: ۱۶). بدون داشتن گزارش آنچه که عیسی با فدا کردن جان خود برای تمامی دنیا انجام داد، به هیچوجه نمی‌توانستیم از جوهر حقیقی محبت از خود گذرنده آگاهی یابیم (۱ یوحنا ۳: ۱۶)

تجربه مهم مشارکت با یکدیگر و با خدا

«و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان ... مواظبت می‌نمودند.» (اعمال ۲: ۴۲)

این مسیحیان اورشلیم نه تنها به «تعلیم رسولان» سرسپرده بودند، بلکه به «مشارکت» نیز. لوقا برای کلمه مشارکت از واژه یونانی «کونونیا» استفاده می‌کند که بیشتر «شریک شدن در زندگی یکدیگر» معنی دارد. با این وجود، همانطور که خواهیم دید، این «شریک شدن» نه فقط مشارکت با یکدیگر بود، بلکه مشارکت با خدای پدر، خدای پسر، و خدای روح القدس را نیز شامل می‌شد. در طرح الهی، تجارب در سطح روابط انسانی با تجارب در سطح الهی به شکلی جدا نشدنی به هم تنیده‌اند. این مطلب با توضیحاتی که لوقا در رابطه با عملکردهای «کونونیا» بیان می‌دارد، بیشتر معلوم می‌شود. این مومنین جدید «با هم غذا می‌خوردند»، «با هم بازی می‌کردند»، «مایملک خود را با هم شریک می‌شدند» و با هم «خدا را حمد می‌گفتند». باهم غذا می‌خوردند. در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان ... مواظبت می‌نمودند. (اعمال ۲: ۴۲).

جنبه بسیار مهم این مشارکت عهد جدید، «شکستن نان» را شامل می‌شد. در بسیاری از کلیساهای عهد جدید، این شکستن نان به مراتب فراتر از شرکت در تکه‌ای نان بی‌خمیرمایه و جرعه آب میوه بود. مومنین قرن اول سفره‌های خود را با هم شریک و بدین ترتیب به شکل عملی در زندگی یکدیگر سهیم می‌شدند. اینگونه مشارکت در غذا اغلب به «ضیافت محبتانه» موسوم بود (یهودا ۱۲، ۲ پطرس ۲: ۱۳). در واقع، پولس قرن‌تین را بخاطر اهانت و سوءاستفاده از این مشارکت در غذا شدیداً توبیخ نمود (قرن‌تین ۱۱: ۱۷ - ۳۴).

این ضیافتهای محبتانه از شام عید فصیح و شام آخر عیسی مسیح با شاگردان، که یکشب پیش از مصلوب شدن خود با آنها صرف نمود، الگو برداشته بود. در سفره شام آخر، زمانی که غذای مورد

نیاز بدن را می‌خوردند و می‌نوشتند، عیسی نان را شکست و پیاله را به شاگردان داد و به آنها توصیه کرد که با این عناصر به یاد بدن شکسته و خون ریخته شده او باشند.

مومنین عهد جدید در اورشلیم این دستورات را بسیار جدی تلقی می‌کردند. در واقع، همانطور که خانه به خانه می‌گشتند و با هم به غذا می‌نشستند، بدن شکسته و خون ریخته شده را بیاد می‌آوردند. بدین ترتیب، شکی نیست که مرگ خداوند را چند بار در یک روز جشن می‌گرفتند.

البته، مطلب مهم در اینجا تعداد بیاد آوردن مرگ خداوند و یا بکارگیری چه نوع عناصر نیست. بلکه فراتر از آن، جوهر این تجربه داشتن مشارکت با هم، خوردن و نوشیدن با یکدیگر، و در همان حال به یاد آوردن مرگ خداوند عیسی مسیح بود. مخلوطی از روابط انسانی و رابطه با خدا در این صحنه به شکلی دراماتیک در مقابل چشم ما تصویر می‌گردد. همانطور که این مومنین قرن اول با یکدیگر به غذا می‌نشستند (در سطح افقی، سطح انسانی)، با هم خداوند را نیز بیاد داشتند (در سطح عمودی، سطح الهی). در یک زمان هم با یکدیگر مشارکت داشتند و هم با خدا.

این مشاهدات برای کلیساهای محلی امروز کاربردهای شگرفی دارند. در پرستش مسیحیان اورشلیم، این تجربه هرگز از روابط پویایی که با همدیگر داشتند، جدا نشد. در واقع روابط محبتانه هر روز آنها با همدیگر در سطح انسانی، رابطه آنها را با خدا تجربه‌ای با معنی می‌نمود. داشتن تجارب روابطی پویا با هم (با کسانی که قادر به دیدنشان بودند)، آنها را به داشتن تجاربی گرم و پرثمر با خدا (کسی که قادر به دیدنش نبودند) قادر می‌ساخت. این آن چیزی است که یوحنا ی رسول در گفتن مطلب زیر در ذهن داشت: «کسی که برادری را که دیده است محبت نماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟» (۱ یوحنا ۴: ۲۰)

با یکدیگر دعا می‌کردند. و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند. (اعمال ۲: ۴۲)

دعای دستجمعی در اورشلیم بخشی بی‌نظیر از این «کوبونیا» به شمار می‌رفت. این مومنین در حین دعا در زندگی یکدیگر دخیل می‌شدند و نه فقط از خدا طالب حضور و قدرت او بودند، بلکه برای احتیاجات بشری خود نیز دعا می‌کردند.

در سراسر عهد جدید، دعا اغلب در زمینه روابط انسانی است. بیشتر از آنکه خصوصی باشد، عمومی بود. بیشتر از آنکه شخصی باشد، دستجمعی بود. همانطور که در فصل ۷ هم خواهیم دید، این امر در سراسر عهد جدید دائماً به چشم می‌خورد.

این سخن از اهمیت دعای شخصی و انفرادی نمی‌کاهد. عیسی این نیاز را در زندگی خود به وضوح آشکار کرد و پولس نیز به ویژه در نامه‌هایی که از زندان نوشت، بارها به این احتیاج در زندگی خود اشاره نمود. با اینحال، در مورد دعاها دستجمعی، در کتاب اعمال و دیگر کتابهای

عهد جدید مطالب زیادی می‌خوانیم. علاوه بر آن، زمانی که مومنین به جهت تذهیب یکدیگر جمع می‌گشتند، دعا با تجربیات مختلفی آمیخته می‌شد. آنها دعا را در تمامی کارهای خود دخیل می‌کردند. این آن چیزی است که در اورشلیم صورت می‌پذیرفت و لوقا آن را با عبارت «در دعا مواظبت می‌نمودند»، بیان می‌دارد.

در مایملک هم شریک می‌شدند. حال، همه ایمانداران با هم می‌زیستند و در همه چیز شریک می‌بودند و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند (اعمال ۲: ۴۴ - ۴۵).

برای فهم آنچه که عملاً در کلیسای اورشلیم روی می‌داد، لازم است زمینه فرهنگی منحصر به فرد آن را در رابطه با آداب و رسوم یهودی‌شان درک کنیم. هر سال یهودیان خداترس برای شرکت در پرستش از سراسر دنیای روم به اورشلیم می‌آمدند. این جشن پنجاه روز طول می‌کشید و اغلب همه اهل خانواده را شامل می‌شد و در روز پنجاهم که به روز پنطیکاست موسوم بود، به اوج خود می‌رسید.

در همین روز آخر بود که روح‌القدس در اورشلیم نازل شد و رسولان را به همان شکل که عیسی وعده داده بود، مسح کرد و قدرت بخشید. (اعمال ۱: ۸). «وزش باد شدیدی» اورشلیم را پر کرد. «زبان‌های آتش» بر سر رسولان ظاهر شد و آنها را قدرت بخشید تا پیام انجیل را به زبانهای مختلف با دیگران در میان گذارند (اعمال ۲: ۱ - ۱۱). این پدیده غیرمعمول هزاران یهودی را متقاعد کرد که در مقابل پیام پطرس واکنش مثبت از خود نشان دهند و عیسی را به عنوان مسیح موعود خود بپذیرند. یهودیان یونانی زبان، آن مردان و زنان خداترس که از گوشه و کنار دنیای روم به اورشلیم آمده بودند، بر آن شدند که کماکان در اورشلیم باقی بمانند، گرچه آن روز، آخرین روز عید پنطیکاست بود.

این تصمیم آنها برای رسولان مشکلاتی غیرمنتظره بوجود آورد. چگونه می‌توانستند مایحتاج تمامی این افراد را تهیه کنند؟ با اینحال، زمانی که مومنین ساکن اورشلیم و افراد، دار و ندار خود را با خواهران و برادران خود در مسیح شریک شدند، مشکل برطرف گردید.

زمانی که این مسیحیان نقشه خدا را فهمیدند و از اراده او مبنی بر عدم سکونت دائم آنها در اورشلیم آگاه شدند، گرچه این زمینه فرهنگی پویا تغییر کرد، ولی روح سخاوت و عدم خودمحوری در بسیاری از آنان کماکان باقی ماند که خود بهترین نشانه رشد و بلوغ در میان پیروان عیسی مسیح بود. زمانی که مومنین از سخاوت بی‌حد و حصر خدا در فدا کردن فرزند خود برای آنها آگاه شدند، دیگر چگونه می‌توانستند در کمک به احتیاجات دیگران و برقراری ملکوت خدا سخی و بخشنده نباشند؟ این نوع سخاوت هم تجربه انسانی و هم تجربه الهی بود. تجربه انسانی

این امر در این بود که این مومنین به فکر احتیاجات جسمانی همدیگر بودند. و تجربه الهی آن در این امر که هر چیزی که به جهت رفع و رجوع نیاز برادر و یا خواهری بدهیم، هدیه‌ای الهی به خود عیسی مسیح می‌باشد. چنانکه عیسی خود نیز فرمود:

و هر که یکی از این صغار را کاسه‌ای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هرآینه
به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت. (متی ۱۰: ۴۲)

آنها خدا را با یکدیگر حمد می‌گفتند. و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند. و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می‌گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود. (اعمال ۲: ۴۶ - ۴۷) همانطور که این مومنین جنبه‌های مختلف مشارکت را تجربه می‌کردند؛ با هم غذا می‌خوردند، برای یکدیگر دعا می‌کردند و در مایملک یکدیگر شریک بودند، خدا را نیز در همانحال «حمد می‌گفتند». تمامی این فعالیتها به وسیله‌ای تبدیل شد که بدان خدا را حمد می‌گفتند و پرستش می‌کردند. این هم بخشی از کویونویای پویای آنها بود.

به احتمال قوی سرود خواندن هم در این تجربه حمد شامل می‌گشت. عیسی در شام آخر، بعد از اتمام غذا با شاگردان این را هم از خود نمونه گذاشت. مرقس این را چنین ثبت کرده است: «و بعد از خواندن تسییح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند.»

پولس رسول در نامه‌های خود به کولسیان و افسسیان این امر را بیشتر قوت داد: «کلام مسیح در شما به دولتمندی و به کمال حکمت ساکن بشود و یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید به مزامیر و تسییحات و سرودهای روحانی و با فیض در دل‌های خود خدا را بسرایید.» (کولسیان ۳: ۱۶، افسسیان ۵: ۱۸ - ۱۹)

باید توجه داشت که حمد خدا با سرود و نغمه در روابط انسانی تنیده است که نمی‌توان آن را از یکدیگر جدا کرد. همانطور که از موسیقی به عنوان وسیله برای بیان کلام خدا به یکدیگر استفاده می‌کردند، صداها و قلوب خود را نیز در حمد و تشکر به حضور خدا برمی‌افراختند. باز همان احساس گرم و پویایی که در روابط انسانی آنان بود، به رابطه‌ای آنها با خدا معنی می‌بخشید. کاملاً مشهود است که این مسیحیان عهد جدید در اورشلیم، با یکدیگر و با خدا، از چهار رابطه حیاتی و مهم بهره می‌بردند و این روابط الهی و انسانی به شکلی بارز به تاروپود هم تنیده بود:

- در حین غذا خوردن، خداوند و شام مقدس را اجرا می‌کردند.
- در حین دعا برای یکدیگر، با خدا مشارکت داشتند.

- در حین شریک کردن یکدیگر در مایملک خود به جهت رفع احتیاجات، او را که جان خود را برای آنها فدا کرد، پرستش می نمودند.
- در حین تعلیم به یکدیگر با نغمه‌ها و سرودهای روحانی، صدای خود را در حمد و تشکر به حضور خدا بلند می کردند.

تجربه مهم بشارت به دنیای نجات نیافته

و خدا را حمد می گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می افزود. (اعمال ۲: ۴۷)

سخنان لوقا در آخر این قسمت فعالیت‌های مختلفی را که در کلیسای اورشلیم انجام می شد، توصیف می کند و تأثیر آن را هم بر یهودیان مسیحی نشده اطراف خود، و هم بر زندگی یهودیان یونانی زبان خداترس که هنوز عیسی را به عنوان مسیح موعود نپذیرفته بودند، نشان می دهد. آنها «نزد تمامی خلق عزیز می گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می افزود.» (اعمال ۲: ۴۷).

لوقا به شکلی واضح نشان می دهد که بسیاری از غیر مسیحیان در اورشلیم از این شیوه جدید زندگی جمعی، این ایمان جدید به مسیح، و این جامعه جدید محبت - محور شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته بودند. در نتیجه نیز بسیاری از آنها به پیام رسولان گوش فرا می دادند و به عیسی مسیح ایمان می آوردند و به بدن در حال رشد مومنین می پیوستند.

آنچه که افراد بی ایمان را شدیداً تحت تأثیر قرار می داد، محبت - محوری این جامعه بود. این امر واقعیت مسیح را به آنها که او را نمی شناختند، نشان می داد. بی ایمانان اورشلیم از دیدن غذا خوردن با هم آنها، دعا کردن با هم آنها، شریک کردن یکدیگر در مایملک خود، و حمد خدا شدیداً تحت تأثیر قرار داشتند. شیوه زندگی مسیح‌وار کلیسای اورشلیم و محبتی که به یکدیگر داشتند، همانند پلی بین آنها و مردم عمل می کرد و آنها را قادر می ساخت تا پیام انجیل را به «گوشه‌های شنوا» و باز برسانند.

علت رشد سریع کلیسا، هم از نظر تعداد و هم از نظر روحانی، به این دلیل بود، چرا که پیروان مسیح فرمان تازه‌ای را که او در آن بالاخانه به ایشان داده بود، به انجام می رسانیدند. عیسی فرمود: «به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.» (یوحنا ۱۳: ۳۵) این واکنش روحانی جوابی حیرت‌انگیز به دعای عیسی هم بود که آن را در حضور شاگردان و در راه دره قدرون انجام داد:

و نه برای اینها (رسولان) فقط سوال می کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان (میلیونها ایماندار در اورشلیم و سراسر دنیا) به من ایمان خواهند آورد. تا

همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. (آنها که تو هر روزه آنها را به کلیسا می‌افزایی).

چارچوب کلیسا

چه نوع چارچوب لازم است تا این سه وظیفه مهم کتابمقدسی بتواند جامه عمل به خود بگیرد و این تجربیات حیاتی را برای ایمانداران فراهم کند؟ جالب این است که کتابمقدس در این رابطه بر چارچوبهای سازمانی و الگوها و روشها انگشت نمی‌گذارد. در واقع در توصیفی که لوقا از کلیسای اورشلیم می‌نماید و این فعالیتها را در آن منعکس می‌کند، به هیچ چارچوبی اشاره نمی‌نماید. و این مطلب را در سراسر عهد جدید می‌بینیم. در رابطه با طریقی که مسیحیان قرن اول بدان عمل می‌کردند، فقط می‌توان به شکل ضمنی چیزهایی از تاریخ کلیسای اولیه درآورد.

این هم نقشه الهی بود. اگر روح‌القدس در رابطه با طریق عملکرد کلیسا، چارچوب و روشی مطلق و الهی بنا می‌نهاد، این امر ما را در فرهنگ آنها زندانی می‌کرد. حتی اگر فرهنگی بودن این چارچوبها واضح هم می‌بود، ترس اینکه مبادا کاری را اشتباه انجام دهیم، ما را به تقلید از آنها وا می‌داشت و دیگر به دنبال عملکردهای پویای کتابمقدسی نمی‌رفتیم. برای همین نیز محتوای کتابمقدس بیشتر بر هدایت، اندرز، فعالیتها و عملکردها تمرکز دارد، یعنی به بعدهای مافوق طبیعه مسیحیت. از اینها می‌توان در هر جایی الگو گرفت و تقلید کرد، جاهایی که در آن شکلها، فرمها، چارچوبها، و روشها همه قویا فرهنگی و مناسب زمان خود هستند.

جالب است به این مطلب نیز توجه کنیم که مسیحیان در طول سالیان چگونه از این «آزادی در شکل و فرم» استفاده کرده‌اند تا با پیاده کردن چارچوبهای مختلف، آن تجربه حیاتی بخصوصی را که بیش از همه مهم تلقی می‌کنند، فراهم سازند. و ما، برعکس آنان، سعی داریم که این چارچوبهای مختلف را چنان برقرار کنیم که دیگر نتوان آن را به هیچوجه تغییر داد و عوض کرد. و بدین شکل آنها را مطلق می‌کنیم و از زمینه‌های فرهنگی خود بیرون می‌کشیم. گرچه هر کلیسایی از قوای بخصوص خود برخوردار است، لیکن اینگونه عدم تعادل و خشکی، مسائل و مشکلاتی جدی ایجاد می‌کند و کلیسا را مانع می‌شود که «به اندازه قامت پری مسیح» برسد.

مشاهدات زیر می‌توانند ما را در ارزیابی چارچوبهایی که برای تأکید بر یک تجربه مهم بخصوص در کلیساهای خود برقرار کرده‌ایم، کمک کنند.

کلیساهایی که بر تعلیم کتابمقدس تأکید دارند

برخی از کلیساها اولین تجربه مهم را که «تعلیم رسولان» باشد، انتخاب می‌کنند (اعمال ۲: ۴۲). این کلیساها بخاطر تأکیدی که بر تعلیم کلام خدا دارند، اغلب به «کلیساهای تعلیمی» موسوم‌اند. چارچوبهای آنها الگوهای موسسات تعلیم کتابمقدس را (دانشکده الهیات) که به تربیت و آماده سازی خادمین همت می‌گذارند، از خود منعکس می‌کنند. در اینگونه کلیساها شبان همانند «استاد» و اعضا همانند «شاگردان» عمل می‌کنند.

قوت اینگونه کلیساها در توان و استواری الهیاتی آنها است، و افرادی نیستند که «متموج و رانده شده از باد هر تعلیم» باشند (افسیان ۴: ۱۴). با این وجود، ضعف آنان در این است که این «دانش ذهنی» اکثرا در روابط آنها با دیگران، چه مسیحی و چه غیر مسیحی، خود را نشان نمی‌دهد. از آن گذشته، چنانکه پولس هم اشاره دارد، «علم باعث تکبر است» (۱قرنثیان ۸: ۱). یادگیری حقایق کتابمقدس به آسانی می‌تواند به غرور روحانی منتهی شود.

این کلیساها در بشارت مردم و جلب آنها به عیسی مسیح نیز بی‌ثمر جلوه می‌کنند. در بشارت به مردم و بردن پیام انجیل به آنها غفلت می‌ورزند و دائم در خود هستند و همین هم نهایت به مسائل و مشکلات داخلی منجر خواهد شد. هیچ عاملی به اندازه ورود و جریان حیات تازه به کلیسا، سلامتی روحانی آن را تأمین نمی‌کند.

ضعف دیگر اینگونه کلیساها عدم شرکت افراد در خدمات است. از آنجا که تمرکز دائم روی «شبان، استاد» قرار دارد، اعضا کلیسا به جهتی سوق می‌یابند که در خدمات شرکت نکنند. و از آنجا که مردم بیشتر بر یادگیری شخص خود متمرکز هستند، تمامی فکر و ذهنشان بجای رسیدن به دیگران، از خود پر می‌شود.

کلیساهایی که بر مشارکت تأکید دارند

بعضی از کلیساها بر تجربه مهم دوم تأکید دارند؛ مشارکت با یکدیگر و با خدا. قوت آنان در محیط گرم و پذیرا و شرکت اعضا در خدمات آن است. در چنین کلیسایی معمولا جوئی قوی از محبت و صمیمیت وجود دارد. اینها معمولا افرادی بسیار سخی هستند و دست آنان به جهت کمک به تمامی طبقات جامعه دراز است.

در چنین کلیسایی بر پرستش و حمد شدیداً تأکید می‌گردد. و موسیقی آنان بر رابطه محبتانه‌ای که با عیسی مسیح دارند، متمرکز است. ایمانی قوی به خدا دارند و به آنچه که در حق آنان و دیگران می‌تواند انجام دهد. هر آنچه را که به فکر آنان بیان کتابمقدس باشد، باور می‌کنند. این یکی از دلایل رشد بسیار سریع این کلیساها در سراسر دنیا است.

با این وجود، ضعف آنها در عدم استواری اصول ایمان و احساسات آنها نهفته است. از آنجا که این افراد اغلب تجربه - محوری هستند، در تصمیم گیری به «احساسات» بیشتر از اصول کتابمقدس بها و مکان می دهند. آنچه را که باور دارند، دائما توسط تجربه به آنها دیکته می شود و این باور بر مطالعه دقیق کلام خدا استوار نیست. بعلاوه، این افراد خالصانه «تجربیات احساسی» را با خدمت روح القدس مساوی می گیرند و بر این باور هستند که «ایده‌ها» و «افکار» از جانب خدا بر آنها می آیند. حال آنکه ممکن است این افکار از فکر و ذهن خود آنان نشأت گرفته باشند. و از آنجا که اغلب در مطالعه کلام خدا ضعیف‌اند، بعضی اوقات به دنبال آن باورها و تعالیم «تجربی» می افتند که عملا با تعالیم کتابمقدس ضدیت دارد.

زندگی روحانی و احساسی این افراد به شکل مستقیم به تجربیات مشارکتی آنان وابسته است. برای حفظ و نگهداری وضعیت «روحانی و احساسی» خود، اغلب به پرستش و حمد دستجمعی متکی هستند. در مورد تجربه مسیحی خود «احساسی خوب» نخواهند داشت، مگر اینکه با دیگر مسیحیان مشارکت داشته باشند.

بعضی از این کلیساها روی معجزات بیش از اندازه تأکید دارند. برخی از افراد بر «علامات و عجایب» دل می بندند و این مطلب توجه آنها را به جای معطوف کردن به حاکمیت و شخصیت خدا، به نیازها و امورات انسانی معطوف می کند. علاوه بر آن، این مطلب می تواند، به خود فریبی و دستکاری منتهی گردد. نتیجه نهایی در زندگی این افراد اغلب به شکست و پریشانی در زندگی منتهی می گردد.

کلیساهایی که بر بشارت تأکید دارند

این کلیساها اغلب به کلیساهای «بشارتی» موسوم‌اند. قوت این کلیساها در شور و هیجانی است که به جهت رسانیدن پیام انجیل به مردم دارند و این کار را با موعظه‌ها و شهادتات شخصی انجام می دهند. در قوت آنها ضعفی شدید لانه کرده است؛ مردم را به ایمان مسیحی هدایت می کنند، لیکن آنها را در زندگی مسیحی خود در حال سکون رها می کنند. در این کلیساها موعظتات غالبا حول محور پیامهای بشارتی می چرخند. این موعظتات با اینکه پیام انجیل را واضح می کنند، لیکن در تذهیب مومنین امری صورت نمی دهند. افراد شرکت کننده در این کلیساها اغلب به کلام خدا گرسنه هستند، ولی بسیاری از آنها از این مشکل خود آگاهی ندارند.

این کلیساها به شکلی اقتداری عمل می کنند. کنترل و قدرت اغلب در دست شخص «واعظ» است و در بسیاری از مواقع اعضای کمیته نقش «هر چه شما بگویید، قربان» را بازی می کنند. رهبری در اینگونه کلیساها خود را در مقابل هیچکس جوابگو نمی بیند و اعضای آن اغلب با حس خطا و گناه

انگیزش می‌یابند. برخی از این گروهها در باورهای خود مبنی بر رفتارهای روحانی بسیار دگم و شریعت‌گرا عمل می‌کنند. این افراد همیشه مشغول‌اند، در فعالیتهای زیاد درگیرند و هر هفته در جلسات متعدد کلیسایی شرکت می‌کنند. با این وجود، از کلام خدا تعلیم و شناختی عمیق ندارند، چرا که موعظه‌های آنها اغلب موضوعی و تکراری، و روابطشان نیز، هم در درون کلیسا و هم در بیرون آن، بسیار سطحی است.

در سالهای اخیر مدل دیگری از کلیساها به وجود آمده است که به آن کلیساهای «حق‌جویان» می‌گویند. بسیاری از این کلیساها به سرعت به کلیساهایی بزرگ و چند هزار نفره تبدیل شده‌اند. جلسات صبح این کلیساها به ویژه به جهت بی‌ایمانان برنامه‌ریزی می‌شوند و تأکید زیادی بر استفاده از موسیقی مدرن، نمایشنامه، پیامهایی که بر اساس احتیاجات مردم تهیه می‌شوند، وجود دارد. کتابمقدس در استفاده از شکل و فرم گرچه دست ما را باز گذاشته است، ولی اینگونه رهیافت اگر به دقت و به درستی پیاده نشود، باعث ایجاد کلیساهایی بسیار سطحی خواهد شد. رهیافتهایی که از عوامل امروزی و مدرن نیرو می‌گیرند، اغلب از عدم تعهد و عمق روحانی به شدت رنج می‌برند. گرچه به شکلی سریع از نظر کمی رشد می‌کنند، ولی زندگی روحانی در برخی از این کلیساها همان زندگی سطحی و خود - محور فرهنگ آمریکایی است و چیزی متفاوت در آن دیده نمی‌شود.

نقشه ایده‌آل خدا

همانطور که قبلاً هم گفتم، در مورد سه نوع کلیسای بالا سخن بدان شکل هم که بیان کردم، ساده نیست و شاید غلو هم در آن باشد. گرچه بعضی از کلیساها به شکلی افراطی در یکی از این سه نوع به پیش می‌روند، لیکن در بسیاری از آنها، علیرغم تأکیدشان بر یکی از این تجارب، مخلوطی نامتعادل از همه تجارب وجود دارد. ساختار ایده‌آل خدا برای کلیسا، ساختاری است که بتواند این سه تجربه را به صورتی متعادل فراهم سازد، درست به همان شکل که در کلیسای اورشلیم دیدیم. اگر چنین کنیم، کلیساهای ما در ایمان و امید و محبت، و بخصوص در محبت رشد خواهند کرد (اقرنتیان ۱۳: ۱۳). و زمانی هم که چنین شود، مومنین به اندازه «قامت پری مسیح» رشد خواهند کرد (افسیان ۴: ۱۵) و «به طریق شایسته خداوند به کمال رضامندی» رفتار خواهیم نمود (کولسیان ۱: ۱۰)

نقشه ایده‌آل خدا برای کلیساها این هم هست که کلیسا فرق بین عملکرد و فرم را تشخیص دهد. عملکردهای اصلی فرا فرهنگی که براساس اصول الهی کتابمقدس تدوین یافته‌اند، مطلق می‌باشند و نباید به هیچ عنوان عوض شوند. لیکن این مطلب را نیز باید درک کنیم که فرمها و ساختارها و

روشها همه الگوهای فرهنگی هستند و مطلق نمی‌باشند. این عوامل کلیسا را قادر می‌سازند که در هر جای دنیا و در هر زمانی از تاریخ به شکل صحیح عمل کند. بی‌نظیری مسیحیت در همین است. پولس هم زمانی که می‌نوشت: «همه کس را همه‌چیز گردیدم تا به هر نوعی بعضی را برهانم» (۱قرنیتیان ۹: ۲۲)، حتما همین مطلب را در ذهن خود داشت. پولس رسول در اصول مطلق کلام خدا به هیچوجه سازش روا نداشت. با این وجود، همیشه خود را آزاد می‌دید و در حیطه آنچه که مطلق نبود، خود را در مقابل هدایت روح القدس باز نگه می‌داشت.

تبریات بین‌فرهنگی

در طول سالیان خدمت خود افتخار به مسیحیانی را داشته‌ام که از وضعیتهای فرهنگی مختلف باشند. حتی هم اکنون نیز که نسخه نهایی این کتاب را به جهت بازنگری بدست دارم، از لهستان برگشته‌ام، جایی که در آن به مجمع بزرگی از شبانان کشورهای کمونیستی اسبق خدمت می‌کردم. در همه جای دنیا بوضوح می‌بینم که مومنین همه می‌توانند در این سه تجربه مهم کلیسای اورشلیم شریک گردند و در عین حال بتوانند طرقی بوجود آورند که بدان این اصول را در فرهنگ خاص خود بکار گیرند. برعکس، اغلب این افراد قادر نیستند طرقی را که ما بدان در آمریکا کار می‌کنیم، هضم نمایند. در واقع روشهای ما شاید در وضعیتهای بخصوص آنها اصلا عمل نکند. دلایل این امر بسیار مشهود است: این سه عملکرد و اصول مهم، فرافرهنگی هستند، حال آنکه فرمها و الگوها همه فرهنگی‌اند.

تجربه عجیبی را از زمانی که به شبانان کشور رومانی خدمت می‌کردم، بیاد دارم. این تجربه قبل سقوط دیوار آلمان شرقی و غربی بود. به مدت یک هفته در مکانی سرری از صبح تا شب می‌نشستیم و از اصولی که عهد جدید در رابطه با حیات کلیسا دارد، سخن می‌گفتیم. این شبانان گرچه از فرمها و ساختارهایی که ما در دالاس برای کلیساهای خود بوجود آورده بودیم، نمی‌توانستند استفاده کنند. لیکن طرقی مخصوص به فرهنگ خود را پیدا کردند که آنها را در تجربه این سه عملکرد مهم امکان دهد. مثلا، از آنجا که «چائوشسکو» از توطئه بر علیه خود و حزب خود می‌ترسید، قانون مملکت مردم را در منازل خود از داشتن هرگونه جمعی که بیش از چند نفر در آن باشند، منع می‌کرد. این افراد می‌بایست برای هر کاری در کلیسا جمع شوند تا تمامی گفت و شنودها توسط خبرچینها به گوش دولت برسد. با توجه به این مطلب، این مومنین برخلاف کلیسای اورشلیم، حتی در منازل خود نیز نمی‌توانستند با هم جمع گردند.

لیکن با بحث‌ها و تبادل نظرهایی که داشتیم، شبانان طرق بی‌نظیری را خلق کردند که در چارچوب فرهنگی خود، امکان تجربه این سه اصل مهم فرافرهنگی کلیسای اورشلیم را برای آنان فراهم می‌ساخت. باز، بی‌نظیری مسیحیت در همین است.

روندی مافوق طبیعه

تأسیس و رشد هر کلیسا امری هم طبیعی و هم مافوق طبیعه است. همان اصولی که در دنیا تشکیلات دنیوی بزرگی به وجود می‌آورند، می‌توانند کلیساهای بزرگی هم بوجود آورند. با اینحال، تا زمانی که روند کار توسط اصول مافوق طبیعه هدایت و احاطه و انگیزش نیابد؛ تا زمانی که تلاشهای ما «بر بنیاد رسولان و انبیا» و خود «عیسی مسیح، سنگ زاویه» آن نباشد؛ تا زمانی که کار ما از شخص و حضور روح‌القدس قدرت نگیرد، هرگز کلیسایی «به اندازه قامت و پری مسیح» نخواهیم داشت. کلیسایی را بنا نخواهیم کرد که از آن ایمان و امید و محبت، و به ویژه محبت ساع گردد (اقرنتیان ۱۳: ۱۳). و در نتیجه نیز، «مطابق دعوت خود» چنانکه باید، رفتار نخواهیم کرد.